

سیمون دوبوآر

جمیله بو پاشا

ترجمه گیسو پارسای

تهران - ۱۳۸۵

Beauvoir, Simone de

بووار، سیمون دو، ۱۹۰۸ - ۱۹۸۶م

جمیلہ بوپاشا / سیمون دو بووار | اپا همکاری ژیزل حلیمی | ترجمہ گیسو پارسای۔

تهران: علم، ۱۳۸۴.

ISBN 964 - 405 - 559 - 4

۲۷۲ ص.

فهرست نویسی بر اساس اطلاعات فیبا.

عنوان اصلی:

Diamila Boupacha, The story of the Torture of a young Algerian Girl which shocked liberal french opinion.

۱. بوپاشا، جمیلہ -- سرگذشتنامه. ۲. الجزایر -- تاریخ -- ۱۹۴۵-۱۹۶۲م. الف.

پارسای، گیسو، مترجم. ب. حلیمی، ژیزل، Halimi, Gisele، نویسنده همکار.

۹۶۵/۰۴۰۹۲

DT ۲۹۵/۳/۹ب

۱۳۸۴

۸۴ - ۲۸۶۵۲

کتابخانه ملی ایران



شماره

جمیلہ بوپاشا

نوشته سیمون دو بووار

ترجمہ گیسو پارسای

چاپ اول ۱۳۸۵

تیراز: ۲۲۰۰ نسخه

حروفچینی: گنجینه

لیتوگرافی: صدف

چاپ: گلرنگ یکتا

خیابان انقلاب - بین خیابان فخر رازی و دانشگاه شماره ۱۳۵۸ تلفن: ۶۴۶۵۹۷۰

حق چاپ برای ناشر محفوظ است.

شابک ۹۶۴ - ۴۰۵ - ۵۵۹ - ۴

فهرست

پیشگفتار.....	۵
فصل اول. نامه‌ای از بوسوئه.....	۳۱
فصل دوم. شکنجه.....	۵۰
فصل سوم. در این سرزمین که از آن ماست.....	۷۴
فصل چهارم. نخستین جلسه محاکمه.....	۹۵
فصل پنجم. به خاطر جمیله.....	۱۰۶
فصل ششم. گریه زاهد.....	۱۱۸
فصل هفتم. دومین احاله.....	۱۳۷
فصل هشتم. رامینا گرویس و ژاندارک.....	۱۴۱
فصل نهم. ۱۲۵ هزار فرانک برای فرانسه.....	۱۵۶
فصل دهم. جمیله در پاریس.....	۱۷۰
فصل یازدهم. تجدید معاینه پزشکی.....	۱۸۲
فصل دوازدهم. عزل دادسرای الجزایر.....	۱۹۰
فصل سیزدهم. پرونده در کائن.....	۱۹۶
فصل چهاردهم. قاضی و شکنجه.....	۲۰۱
فصل پانزدهم. الجزایر مدارک جرم را محو می‌کند.....	۲۱۶

۲۲۳	فصل شانزدهم. نظر قطعی
۲۳۲	فصل هفدهم. این کتاب مفتوح می ماند
۲۵۴	فصل هجدهم. کشوری بدون عدالت؟

www.ketab.ir

پیشگفتار

حماسه یارسوایی

دختری بیست و سه ساله الجزایری مأمور ارتباط جبهه نجات ملی الجزایر از طرف نظامیان فرانسوی به صورت غیرقانونی توقیف شد، مورد شکنجه‌های وحشیانه قرار گرفت، و با بطری به او تجاوز کردند، همه این اعمال، شاید به نظر عادی و پیش‌پاافتاده بیاید. از سال ۱۹۵۴ به بعد، همه ما شرکای جرم کشتار دسته‌جمعی مردم ملتی بودیم که تحت عنوان سرکوبی اغتشاش و شورش خرابکارانه و سپس برقراری مردم‌سالاری و آرامش، بیشتر از یک میلیون انسان را قربانی کرد.

سینه‌های بسیاری از مردان، زنان، پیران، و کودکان بسیاری در ماجرای نبرد «موش‌کشی» (موش لقبی بود که حاکمان مرتجع فرانسوی به مسلمانان انقلابی الجزایر داده بودند)، مورد اصابت ترکشهای بمب و خمپاره قرار گرفت و سوراخ شد. عده زیادی از آنان، زنده‌زنده در دهکده‌هایی که آتش زده می‌شدند، سوختند. و دیگران، کتک خوردند، خفه شدند، شکم‌هایشان دریده شد و به شهادت رسیدند. افراد قبایل زیادی، تا آخرین نفر، به از شدت گرسنگی و

سرما، به کام مرگ رفتند، یا آماج گلوله‌ها شدند. در مراکز اسارت دسته‌جمعی که در واقع همان اردوگاههای مرگ بودند، دچار بیماریهای مهلک و واگیردار شدند و همگی به گور رفتند. عده زیادی حتی پس از برقراری به اصطلاح صلح، همچنان در همان اردوگاههای مرگ ماندند. بیشتر از پانصد هزار مسلمان الجزایری، دقایق واپسین زندگی خود را در وحشت و هراس گذراندند و روزنامه‌ها، حتی محافظه‌کاران، گزارشهایی تکانه‌دهنده را در مورد چنین فجایعی انتشار دادند. قتل، مثله کردن، شکار انسان در خیابانهای یکی از شهرهای الجزایر به نام اوران، در پاریس در امتداد رودخانه سن، و کسانی که به درختان جنگل بولونی حلق آویز شده بودند، همراه با خبرهایی در مورد کشف دهها جسد بدون دست، پاشکسته، بدون جمجمه، و همچنین برگزاری مراسم عید خون در الجزایر، موضوعاتی بسیار عادی برای چشمان خوانندگان روزنامه‌ها بودند.

با این حال تصور بر این است که هنوز هم می‌توان به اندازه کافی رقت و احساسات در نهاد انسانها یافت که با مطالعه سرگذشت اندوهبار دختری جوان، قلبهایشان به تپش درآید.

آن‌گونه که آقای پاتن رییس کمیسیون مراقبت طی مصاحبه‌ای که من نیز در آن حضور داشتم با مهارت و ظرافت و سفسطه اظهار کرد، جمیله بویاشا هنوز زنده بود.

— بنابراین فکر نمی‌کنم شکنجه‌هایی که ادعا می‌شود تحمل کرده، زیاد وحشتناک باشد!

آقای پاتن ضمن اشاره به ازاله بکارت جمیله با استفاده از بطری، اظهار داشتند:

— نگران هستم که مبدا جمیله را روی بطری نشانده باشند، چون

که این کار را در هندوچین با ویتنامیها انجام می دادند. با این عمل، روده های شکنجه شونده پاره می شود و به قتل می رسد، ولی فکر نمی کنم با جمیله چنین کاری کرده باشند!

آقای پاتن بخش اخیر سخنانش را با تبسم بیان کرد. طبیعی است. زیرا خودش هرگز با چنین شکنجه های فجیع و شنیعی مواجه نشده بود و بنابراین، حرفهایش را با خوشحالی بر زبان می آورد.

ژیزل حلیمی، یکی از نویسندگان این کتاب و وکیل مدافع جمیله، ادعا نمی کند که با شرح ماجرای جمیله، کسانی را تحت تأثیر قرار دهد که تپش قلبهایشان قطعاً در مقابل شرم و عاطفه، تندتر نخواهد بود، بلکه دیدگاه ایشان و فایده اصلی کتاب او این است که ماشین جهنمی دروغ پردازیهای هیأت حاکمه فرانسه را به چالش می کشد و رسوا می کند که طی هفت سال با وسواس و دقت فراوان، از رسوخ هر پرتوی از حقیقت در اذهان ملت فرانسه جلوگیری کرد.

چه بسیار اوقاتی که در پژوهشهای ضمیر خویشتن، با این پاسخ برخورد کردم که: «به هر حال اگر واقعاً این دروغ پردازیها به اندازه ای جاری، مداوم، عظیم و وحشتناک بوده که حتی تصور آن را نمی کردیم، بنابراین لزومی نداشت که فاش و رسوا شود.

فجایعی که ژنرال ماسو در سخنرانیهای عام، به ذکر آنها می پردازد و آشکارا چگونگی اجرای آنها را به افسران جوان ارتش می آموزد، و گروه بزرگی از روحانیون فرانسوی اعمال آنها را در مورد مجاهدین مسلمان الجزایری تأیید می کنند. شکنجه هایی که با غریو تحسین و تأیید اروپاییان الجزایری مواجه می شود و هر روز به شیوه ای در اردوگاههای تصفیه الجزایریها در زندانها، سربازخانه ها و جیل در مورد همه آزموده می شود، به دلیل هماهنگی هیأت حاکمه فرانسه،

تکذیب شکنجه‌ها در هر مورد، و بویژه در طی هفت سال، بسیار آسان بوده است.

در ماجرای جمیله بوپاشا، آنچه خارق‌العاده و استثنایی می‌نماید خود حقایق نیست، بلکه پرده‌ای است که روی آنها کشیده می‌شود. سماجت و بردباری یک زن وکیل مدافع، غرور و علو روح دختری شکنجه‌دیده و شاکی، استفاده بهینه از فرصت و تصادف مناسب، و شهادت حرفه‌ای یک قاضی، دست به دست هم دادند تا پرده سیاه شب ظلمانی و مه‌آلودی را که هفت سال بر جنایاتی که تحت عنوان مقابله با اعمال خرابکارانه انداخته شده بود، دریده شود. تنها یک مانع در راه دریده شدن نقاب نفرت‌انگیز جلادان فرانسوی وجود داشت و در هفت سال، پرتلاش و استوار باقی ماند. ولی برای فرو ریختن این مانع نیز شهادتی آشکار وجود داشت که باید آن را از زبان ژنرال آیره فرمانده عالی نیروهای فرانسوی در الجزایر شنید:

— ارتش فرانسه، با دریده شدن نقاب چهره درخیمانی که جمیله را شکنجه کرده‌اند، مخالف است!

ژنرال حلیمی راهی را که پیموده شده بود، مرحله به مرحله پیگیری کرد و در زیر، روایتی که از زبان او به رشته تحریر درمی‌آید، ماجرای که طی آن دامهای رسوا و باطل شده، خطرات اجتناب شده، تلاشهای به کار رفته و تصادفات و تغییراتی که دست به دست هم دادند و به پیروزی نسبی منتهی شدند، موجب می‌شود که خواننده درک کند چرا این همه ضجه، ناله، فریاد، و حتی زوزه‌ای را که گوش انسانها با شنیدن آنها سوراخ می‌شود و دیربازی در سرزمین الجزایر و فرانسه خودمان بالا گرفته بود، نمی‌شنیدند، یا اگر می‌شنیدند، چنان طنین بی‌رمق و نارسایی داشتند که اندک سوءنیتی

برای انکار آنها و تجاهل نسبت به آنها، کفایت می‌کرد تا هیچ‌کس اهمیتی به موضوع ندهد.

انسانی شکنجه‌شده و از پا درآمده است. او را کشته‌اند یا خودکشی کرده است. جسدش را با تردستی دزدیده‌اند. ولی دستگاه هماهنگ دژخیمان فرانسوی را چه باک؟ چه کسی جسد را پیدا می‌کند؟ کیست که پرده از روی این جنایت بردارد؟ نه جسدی وجود دارد و نه جنایتی صورت گرفته است. گاه یک پدر، یک مادر، یا زنی که شوهر و جگرگوشه‌اش را از دست داده، به مقامات مسؤول مراجعه می‌کند و از آنها می‌پرسد چه بر سر جگرگوشه‌اش آمده است... پاسخ می‌دهند:

— هیچ... گم شده...

سپس سکوت برقرار می‌شود. سکونی سرد و نفوذناپذیر. اودن را کشتند. فرانسوی بود، دانشگاهی بود. دوستان و آشنایان متعددی داشت. شایعات فراوانی در مورد نام و شهرت او رواج یافت. این شایعات، روزبه‌روز بیشتر و بیشتر شد، ولی چه فایده؟ جنایتکاران همچون همیشه بدون اینکه خونسردی خود را از دست بدهند، سینه قاتل او را با نشان لژیون دونور آراستند.

پس از انتشار شایعه انتحار بومنجل، از گوشه و کنار صداهایی برخاست، صداهایی نیرومند، ولی باز هم فایده‌ای نداشت. همه الجزایریهای گمنامی که نامشان در دفترچه سبز (دفتر ثبت اموات) نوشته شده؛ و تعداد بی‌شماری که اصلاً نامشان در هیچ دفتری به ثبت نرسیده است، همه زیر شکنجه‌های هولناک، به قتل رسیدند، مرگ فجیعشان در اعماق تاریکیهای بی‌اعتنایی و فراموشی، محو شد، و از شکنجه‌هایی که تحمل کردند، هیچ نشانی باقی نماند.

یک الجزایری را گرفته‌اند، از چنگ مرگ گریخته، بی‌گناهی‌ش ثابت و از زندان مرخص شده است، ولی سرنیزه تهدید، هر لحظه آماده است تا قلبش را سوراخ کند و او از سنگینی این تهدید به‌خوبی اطلاع دارد. مقامات فرانسوی برای اینکه امنیت را بهتر حفظ کنند، هر از چندگاه یک‌بار به سراغش می‌روند و احضارش می‌کنند. در آنجا زندانبانان وحشی خیلی خوب می‌دانند چگونه الجزایری آزادشده را وادار به سکوت و کاری کنند که بیرون، دست از پا خطا نکند. ولی اگر محکوم شد، دیگر فرصت شکایت کردن را از دست داده است. آیا دادگاه و قانون مجالی به او نخواهند داد تا حرفش را بزند؟ تحقیقاً نه، او بنا به تجربه خود و همبندانش می‌داند که اگر بر تعارضاتی که زیر شکنجه از زبانش بیرون کشیده‌اند صحنه نگذارد، مورد بازجویی قرار خواهد گرفت. گاهی دژخیمان مأمور شکنجه حتی پشت در دادگاه، یعنی محل اجرای قانون و عدالت، در کمین می‌نشستند تا به محض اینکه زندانی از سالن قضاوت بیرون آمد، او را به شکنجه‌گاه بازگردانند.

در الجزایر قضات، پزشکان قانونی، وکلای مدافع، و دیگران به‌طور طبیعی می‌دانند که وقتی متهمی را نزدشان می‌آورند، باید او را دشمن تلقی کنند. اساس سیستم شرم‌آور حکومت جلادان فرانسوی بر همین اتحاد پست و اهریمنی قاضی و پزشک قانونی و وکیل مدافع استوار شده است. باید او را محکوم کنند. حکم محکومیت، از پیش صادر شده و اگر تشریفات به اصطلاح قانونی اجرا می‌شود، تنها برای گذاشتن نقابی بر چهره کریه دژخیمان و مستبدان محکوم‌کننده است. ماجرای جمیله، از این نقطه نظر، جنبه‌ای خلاق دارد. او و قاضی، نگاههای خصمانه‌ای به یکدیگر می‌اندازند. جمیله با بدنی که

داغهای فراوان روی آن، خاطرات متعدد و دردناکی را زنده می‌کند، زخمی و کتک خورده؛ پس از تکرار اعترافاتش، باصلابت و بدون دغدغه خاطر به حرف درمی‌آید: «مرا شکنجه کرده‌اند، درخواست می‌کنم از طرف پزشک قانونی مورد معاینه قرار گیرم...»

قاضی، به بازجویی ادامه نمی‌دهد. حتی سؤال دیگری هم نمی‌پرسد. تنها به نوشتن آخرین عبارات ادهانامه خود بر علیه دختر زندانی مشغول می‌شود. آنگاه یکی از پزشکان به اصطلاح قانونی را که وظیفه دارند در صورتی که احیاناً یکی از قضات، هوس تظاهر به حفظ و احترام شعائر تشریفاتی به سرش زد، به انجام وظیفه بپردازد، به دادگاه فرا می‌خواند.

البته چند ماه بعد، پزشکان پاریسی که برای معاینه پزشکی احضار می‌شوند، به اتفاق آرا و برخلاف نظریه رسمی پزشک قانونی، نظر می‌دهند که بکارت جمیله بوپاشا را «با اعمال شکنجه منتهی به جرح» برداشته‌اند. معذک، در الجزایر آقای لوی لروی تنها بعد از پنج دقیقه مکث، تأکید می‌کند که: «پس از اینکه جمیله را... کاملاً لخت و عریان... معاینه کرده‌اند، متوجه اختلال عادت زنانگی دختر زندانی شده‌اند، ولی این اختلال، جنبه طبیعی و عادی دارد!» تقدیر چنین می‌خواست که آقای دکتر لروی مدتی بعد، یعنی در تازیخ چهاردهم ژوئن برای دومین بار این‌گونه توضیح بدهد:

«جمیله در هنگام معاینه پزشکی، برای اینکه احساس حقارت نکند، تا آخرین دقیقه... حاضر به درآوردن لباسهای زیر خود، نشد...!»

وقتی که انسان تناقضی چنی آشکار و رسواکننده را از زبان آقای دکتر لروی پزشک قانونی می‌شنود، بی‌اختیار به این نتیجه می‌رسد که

آیا جز بی وجدانی حرفه‌ای و فضاقت‌آمیز، می‌توان صفت دیگری برای این دروغگوی فراموشکار در نظر گرفت؟

مأمورانی که با چنین بی‌وجدانیهایی خو گرفته‌اند، در الجزایر حضور دارند تا خدمات انسانی و قانونی ارائه دهند. ولی وجود آنان در الجزایر، تنها برای نفی انسانیت است. این را قوانین و دادگستری مرده فرانسوی توصیه می‌کنند و آنها را وادار می‌سازند تا نقش خود را در این ماجرا بر عهده بگیرند. زنان وکیل مدافع الجزایری هم به دلیل ترس از افشاگری، هرگز به فکر کمک به موکلین خود نیستند. به ندرت وکلای مدافعی مانند خانم پویا پیدا می‌شوند که عمری را در شهادت و درستکاری گذرانده باشند. برای اکثریت قریب به اتفاق همکاران او، آنچه هرگز مطرح نمی‌شود، کمک کردن به موکلین است. همت آنها، جز سرسپردگی و همکاری هرچه بیشتر با پلیس، ارتش، دادگاهها و جمعیت اروپایی الجزایریها نیست. آنها وظیفه دارند هر مخالفی را با استفاده از هر وسیله‌ای، سرکوب کنند. شاید به همین دلیل بود که جمیله بوپاشا حتی لحظه‌ای هم به فکر کمک گرفتن از وکیل مدافع الجزایری که با خوشحالی به ژنرال خلیمی گفته بود: «همه چیز روشن است، به اندازه ده دقیقه می‌شود در باره شکایت حرف زد...» نیفتاد.

به این ترتیب، جمیله نیز همچون بسیاری از افراد دیگری که علیرغم فقدان دلایل قانونی، متهم شناخته شده بودند، محکوم شد و صدور احکام غیرقانونی دادگاههای فرانسوی، برای آسیب رساندن به او، کافی بود. البته هیچ‌یک از شواهد جرایمی که برایش درست کرده بودند، مخدوش و بی اعتبار اعلام نشد و دادگاه عادل، با استناد به اعترافاتی که شکنجه‌گران به زور از زبان دخترک بیرون کشیده و چه

بسا انگشتش را با جوهر سیاه کرده و زیر اعترافنامه اش چسبانده بودند، رأی محکومیت او را صادر کرد.

خاطره شکنجه‌های هولناک زندانهای ال‌بیار و حسین‌دی، هرگز انعکاسی در پرونده او نداشت. این خاطرات تنها برای خود دخترک و در ذهن آزاده او باقی مانده بود. ولی ناگهان رویدادی غیرمترقبه شکل گرفت و آن صحنه‌سازیهایی مسخره و کلاسیک را درهم شکست.

نامه‌ای از دادگاه بوسوئه از طرف برادر جمیل ارسال شد که کنجکاوی ژیزل حلیمی را برانگیخت. تعداد وکلایی که از طرف دولت فرانسه به الجزایر می‌رفتند، انگشت‌شمار بود. کسانی هم که به آنجا اعزام می‌شدند، علیرغم غیرت و همتی که به خرج می‌دادند، جز تعقیب و رسیدگی به تعدادی از پرونده‌های بی‌ارزش و مبتذل، کاری نداشتند و توفیقی در امر وکالت، به دست نمی‌آوردند. علاوه بر آن، با توجه به شواهد انکارناپذیر، ملاحظه خواهد شد که دستگاه حاکمه فرانسه از هیچ‌گونه اشکال‌تراشی شرم‌آور برای بستن دست و پای آن وکلا، دریغ نمی‌کرد. با این حال، ژیزل حلیمی موفق شد رخنه‌ای در این سیستم دوزخی ایجاد کند. او با جمیل از نزدیک تماس گرفت و حرف زد. دخترک را ترغیب کرد که اعلام جرم کند. خود نیز به دادستان کل الجزایر اخطار کرد که از مماشات با قانون‌شکنان برحذر باشد.

در همه این مدت، کار من کمک کردن به ژیزل حلیمی برای برانگیختن هیجان ضروری در افکار عمومی بود.

کمیته‌ای برای حمایت از جمیل تأسیس شد. این کمیته به‌اندازه‌ای در فرانسه و دنیای خارج سر و صدا به‌راه انداخت که روز هفدهم ژوئن، در عین حال که مقامات فرانسوی مسافرت به الجزایر را

برای ژیزل منع کرده بودند، دادگاه (که البته به طور طبیعی توجهی به آن سروصداها نداشت) می ترسید که اگر جمیله را بدون حضور وکیل مدافع، محکوم کند، احتمالاً این کار موجب بروز جنجال جدی و بزرگی شود. بنابراین، تصمیم به تعلیق جلسه نهایی و صدور رأی گرفت.

چند روز پس از این اقدام بزدلانه، دستگاه دادگستری لرزان فرانسه که اندک اندک به خود می آمد معامله ای را به قرار زیر، به جمیله پیشنهاد کرد:

یک روانپزشک پس از معاینه صوری نظر بدهد که جمیله اختلال حواس دارد و به این ترتیب او را تبرئه کنند.

اگر جمیله آن معامله را که بدون تردید جلادان فرانسوی از نبوغ خود برای اختراع آن مدد گرفته بودند می پذیرفت، افشاگرها و اعلام جرم او علیه شکنجه گران نیز اعتبار از دست می داد و کان لم یکن تلقی می شد. به طریق اولی، دعوایی که علیه دژخیمان خود اقامه می کرد، دیگر مورد رسیدگی قرار نمی گرفت.

جمیله اهل معامله نبود. پیشنهاد را رد کرد. ولی هیچ امیدی نداشت که سرسختی او، ثمری ببار بیاورد. علیرغم مخاطراتی که پیش از این خاطر نشان ساختم، اگر شکایتی از طرف یک متهم در یک دادگاه الجزایری اقامه شود، قضات الجزایری بلافاصله با اعلام حکم همیشگی «شکایت متهم وارد نیست» ماجر را خاتمه یافته به حساب می آورند. در این مورد نه تنها وکلای مدافع عموماً نقش همدستان دادگاه و دادستان را بازی می کنند، بلکه حتی شهودی که از طرف متهم برای اقامه شهادت بی نظرانه دعوت می شوند طفره می روند و چه بسا کاملاً برخلاف آنچه دیده اند، شهادت می دهند. ترس از

پوزه‌بند، دهانشان را قفل می‌کند. در عین حال، نظامیان و پاسبانان با چنان تأکید و قاطعیتی منکر شکایت زندانی می‌شوند که برای قضات جای تردیدی در مورد ناوارد بودن اعلام جرم متهم باقی نمی‌ماند. صدها شکایتی که برای مطالعه به دست من افتاد و حاکی از شکنجه و اجحاف بود، در نهایت چنین سرنوشتی داشتند. اگر شکایت جمیله نیز مانند صدها شکایت، به دست آقای گورمونتانی می‌افتاد، به همان سرنوشت دچار می‌شد، و دادگاه باکوس و کرنا جار می‌زد که: «شکایت متهم وارد نیست.»

راستی مگر در فرانسه، کمیسیون «مراقبت» نداریم؟ چرا، داریم! ولی آنچه ملال‌آور می‌شود، این است که کمیسیون مراقبت نه به ایمنی شکنجه‌شونده، که به ملاحظه و حفظ ایمنی درّخیم و شکنجه‌گر رغبت نشان می‌دهد.

از ابتدا به این حقیقت وقوف داشتم. با این حال، تا زمانی که هیأتی از کمیته بوپاشاکه من نیز یکی از اعضای آن به حساب می‌آمدم، هنوز لبخندهای بدیع را در مصاحبه آقای پاتن رییس کمیسیون مراقبت ندیده بود، که جزییات آن را خانم ژیزل حلیمی برایتان تعریف خواهد کرد، به اندازه‌ای ساده بود که نمی‌توانست به میزان سرسپردگی رییس کمیسیون مراقبت به ارتش و نژادپرستی کثیف او پی ببرد.

قرار شد که مذاکرات در ملون، یکی از شهرهای فرانسه که نخستین مذاکرات ملیون و مقامات فرانسوی در آنجا صورت گرفت، شروع شود.

آقای پاتن نیز مثل آقای میشله که صبح آن روز با او ملاقات کرده بودیم، غرق در رؤیاهای شیرین بود. واقعاً برای تجاهل آشکاری که

آقای پاتن و آقای میشله در هنگام مصاحبه با ما به خرج می دادند، غیر از این، تعبیر دیگری نمی توان آورد.

آقای میشله وزیر دادگستری وقت فرانسه که به حضورشان رفته بودیم تا درخواست کنیم از دادگاههای الجزایری برای رسیدگی به پرونده جمیله سلب صلاحیت شود و آن را به یکی از دادگاههای فرانسوی ارجاع کنند، ظاهراً به هیچ وجه ابراز تردید نمی کرد که هم جمیله و هم پدرش را شکنجه کرده اند. او در حالی که ما را تا در اتاق مشایعت می کرد، خطاب به شخص من گفت:

— قانقاریایی که ما را مبتلا کرده، ناشی از نازیسم است. نازیسم همه چیز ما را در فرانسه مقهور و همه را فاسد کرده. در حال حاضر، هیچ چاره ای برای ریشه کنی این بیماری نداریم. پول سیگار، چای، رشوه، و باج گرفتن... اگر کار به همیشه ختم شود، طبیعی است. نمی خواهم پاسبانی را که پول سیگار می گیرد، به من نشان بدهید... بلکه پاسبانی را نشان بدهید که نمی گیرد. ولی شکنجه کردن، موضوع دیگری است. این امر، قابل قبول نیست. شخص من همواره می گویم، به آنها (منظور مأموران امنیت فرانسوی است) تفهیم کنم و می گویم، حرمت بعضی از مرزها را نباید شکست...

آنگاه شانه هایش را به گونه ای بالا انداخت که حاکی از ناتوانی و البته شرکت ناخواسته او در توطئه بزرگ ضد بشری دستگاه انتظامی فرانسه بود.

تکرار کرد:

— این قانقاریاست!

سپس بر خود مسلط شد و نتیجه گرفت:

— بله، سرانجام به پایان ماجرا نزدیک می شویم.

شنیدن این اعتراف ناخواسته از زبان شخص وزیر دادگستری حیرت آور بود. من آشفته و مبهوت مانده بودم. خشکم زده بود. ولی آقای پاتن... چگونه جرأت دارم تا موقعی که می‌خواهم رمانی را بنویسم، پیشنهاداتی را که به ما می‌کرد، به او نسبت بدهم، ولی یک ژست او، برایم همچون صاعقه مرگباری بود. یکی از اعضای هیأت ما، احتمالاً ژرمن تیون، یادآوری کرد که تعداد غیرنظامیان مسلمانی که قتل عام شده‌اند، بسیار بیشتر از قربانیان اروپایی است، در حالی که حتی یک حکم ساده نیز بر علیه قاتلان هزاران نفر مسلمان از طرف محاکم فرانسوی صادر نشده است.

آقای پاتن دستش را به طرف پرونده‌ای قطور و پرحجم دراز کرد و گفت:

— می‌دانم... خودم خوب می‌دانم...

از نظر آقای پاتن، آشنایی مشروح با حقایق ناگوار، آشکار بود. کار او در مسند صدارت کمیسیون به اصطلاح مراقبت، با هر نوع تلاش به منظور مراقبت از ایمنی زندانیان، فرسنگها فاصله داشت و همین امر، آسانترین راه برای طفره رفتن از سقوط در تفصیل ماجراها و پرده پوشی حقایق بود.

ارجاع پرونده جمیله از دادسرای الجزایر به فرانسه، تنها در زمانی امکان پذیر بود که وزیر دادگستری فرانسه تقاضای مربوط به احاله پرونده به دادگاه بدوی را بپذیرد و سپس دادگاه بدوی نیز به نوبه خود نسبت به بررسی این پرونده، اعلام صلاحیت کند. غیر از این مقامات عالیه، دست ما به هیچ مقام دیگری نمی‌رسید. به عبارت دیگر، مقامی بالاتر از آنها وجود نداشت تا بر علیه مسؤولان دادگاههای الجزایری، به آنان متوسل شویم.

البته هم برای آقای میشله و هم برای دادگاه بدوی، همچون همیشه راحت‌ترین کار این بود که با ارجاع هر نوع اعلام جرم به قضات الجزایری، از عواقب بررسی آنها در امان بمانند. ولی بخت خوش هنگامی به ما روی آورد که توهّم مربوط به برقراری صلحی قریب‌الوقوع در فرانسه، بر همه‌جا سایه انداخته و فشار افکار عمومی، آقای میشله را وادار کرده بود با پیشنهاد ما موافقت کند و پرونده جمیله را همراه با خود او به فرانسه انتقال دهند.

جمیله در فرانسه نیز مجدداً مورد معاینه پزشکی قرار گرفت. نتیجه معاینه چنین بود که احتمال شکنجه شدن او، بسیار زیاد بوده است. در نتیجه تقاضای اعلام عدم صلاحیت دادرسی فرانسه در مورد این پرونده و ارجاع آن به دادگاه بدوی، تقویت شد. دادگاه اخیر نیز تصمیم نهایی را در این باره اتخاذ کرد.

حتی در همین مرحله نیز امکان زیادی وجود داشت که دادگستری فرانسه به سهولت تحت فشار قرار گیرد و برخلاف حق و صواب اقدام کند. قاضی کائن که اطلاعی از علاقه، یا بی‌علاقگی او نسبت به پرونده جمیله نداشتیم، طبق روشهای جاری، به همان ترفندهای آشنایی متوسل شد که همیشه در الجزایر وجود داشت. او پرونده را به چنگال بوروکراتهای تنبل دادرسی الجزایر و تشریفات قانونی و اداری کند و خسته‌کننده آنجا انداخت. رسیدگی به اعلام جرم و شهادت شهود و سایر امور، به یک کمیسیون علی‌البدل که باز هم جای آن در خود الجزایر بود، محول شد. نیازی به گفتن نیست که این کمیسیون نیز هیچ شهادتی به نفع جمیله، دریافت نکرد. دنباله قضایا ماهیت کار کمیسیون علی‌البدل را بیشتر فاش کرد و نتیجه این شد که وحشت و ترور در الجزایر، هر دهانی را می‌بندد.

زینب لاروسی که از طرف دادگاه جنحه محکوم شده و افراد پلیس الجزایری او را کاملاً تحت نظر داشتند، دوبار ادعا کرده بود که (زینب با جمیله در یک سلول حبس بود)، او را به دادگاه کائن احضار کردند تا به تفصیل شهادت دهد که جمیله را بیهوش و مشرف به مرگ و در حالی که شلوار کوتاه و زیرپیراهنش خون آلود بود، به سلول بازگردانده‌اند. این شهادتها (اظهارات خود جمیله و اظهارات خصوصی زینب لاروسی را در باره فجایعی که در باریروس صورت می‌گرفت و برای زکی‌المداری تعریف کرده بود)، همه شایعات موجود را تقویت می‌کرد. زکی نیز به نوبه خود مدتها پیش از شهادت زینب در دادگاه کائن، ضمن ارسال نامه‌ای، به میثله نوشته بود تا زمانی که او را به فرانسه نیاورند، جرأت حرف زدن نخواهد داشت. افشاگریهای زکی در جریان آخرین بازجویی، یک بار دیگر شهادت زینب لاروسی را تأیید می‌کرد و حقایق را به شکلی انکارناپذیر، عریان می‌ساخت. در حالی که اگر در اردوگاه تفوشون مانده بود، هرگز جرأت این همه افشاگری نداشت.

خوشبختانه آقای شوسری لاپره از بذل توجه لازم به انجام وظیفه و پیگیری حقیقتی که خود به آن ایمان داشت، فروگذار نکرد. او همه گزارشها، پرونده‌ها و اعلام جرمها را در یکجا گرد آورد و چون مطمئن بود که جمیله را شکنجه کرده‌اند، عزم خود را برای تعقیب جلادان جزم کرد و بر موانعی که بر سر راهش قرار داده بودند، فایق آمد. رونوشتی از آن قسمت از اوراق و مدارک پرونده که مربوط به عبدالعزیز بوباشا پدر پیر و ستم‌دیده جمیله بود، فراهم آورد و از آنها عکسبرداری کرد. سپس پیرمرد را ترغیب کرد تا اعلام جرم کند. در مورد عبدلی احمد، شوهر خواهر جمیله هم، همین کار را انجام داد.

او همه اعضای خانواده جمیله را در اتاق کارش گرد آورد.

عبدلی احمد شوهر خواهر جمیله که از جمله احضارشدگان به دادگاه برای ادای شهادت بود، بر طبق روشهای آزمایش شده‌ای که مقامات فرانسوی در چنین مواردی به کار می‌بردند، بلافاصله از زندان آزاد شده بود. زیرا زمانی که شاهدی مزاحم در خارج از زندان باشد، بریدن زبان او، خواه از طریق ارعاب به گونه‌ای که خود را از چشم دادگاه احضارکننده پنهان کند، و خواه از راه بازداشت مجدد و غیرقانونی که به این ترتیب نیز دیگر مجالی برای دادن شهادت به دست نمی‌آورد، بسیار آسانتر است.

ولی آقای شوسری لاپره که همه توطئه‌ها و مخاطرات احتمالی را پیش‌بینی کرده بود، چند ژاندارم را به شهر الجزیره فرستاد تا درست در همان لحظه‌ای که نام عبدلی احمد در فهرست خروج دفتر زندان ثبت می‌شود، او را تحویل بگیرند و تحت‌الحفظ به کائن بیاورند.

بازجویی مفصل و دقیقی که از شهود شکنجه جمیله توسط این قاضی شریف و دارای حسن‌نیت به‌عمل آمد و با پیروزی پایان یافت، به شیوه‌ای که در بالا آمد، امکان‌پذیر شد. شوسری لاپره بخت زیادی نداشت تا اطلاعات زیادی را از دو الجزایری که اظهارات زینب لاروسی را در زندان باربروس شنیده بودند، به دست بیاورد. این دو نفر نجاه هانشی و صفیه مرسلی، هرچند محکوم به مرگ شده بودند، ولی هر دو آزاد شدند. البته عنایت مقامات فرانسوی شامل آنها شد و نمونه مشابه دیگری را نمی‌توان در مورد این بخشش و کرامت ذکر کرد. نجاه هانشی، و صفیه مرسلی را وادار کردند تا موضوع را مسکوت بگذارند.

البته خیانت و عدم طرفداری آن دو الجزایری اهمیت زیادی برای

مقامات فرانسوی نداشت، زیرا زینب لاروسی دروغهایی را که بیشتر گفته بود، تکذیب کرد. او در دادگاه کائن، پس از تشریح وضعی که واقعاً برای جمیله در زندان بابربروس وجود داشت، آشکارا همه نیرنگها و مانورهایی را که پلیس فرانسه برای تهیه و تضمین شهادتهای ناروای مورد احتیاج خود به کار می برد، تشریح کرد.

زینب لاروسی گفت:

— شهادت و اظهارات من نزد مأمورین استنطاق شهربانی و سپس بازپرس نظامی الجزایر، کاملاً برخلاف شهادتی است که در اینجا می دهم. پیش از اینکه برای ادای شهادت به شهربانی و بازپرسی ارتش احضار شوم، به پادگان ژنی حسین دی احضار شده بودم. در آنجا سروان (د) و همچنین (ژ) و (ت) بازپرسان نظامی، شهادتی را که لازم بود در دادگاه کائن بدهم، به من گوشزد و تأکید کردند که باید بگویم هیچ شکنجه ای را در مورد جمیله ندیده ام. آنها دستور دادند این گونه اظهار کنم که جمیله پیش از بازداشت شدن، از ناحیه پهلوی مجروح بوده. علاوه بر آن لازم بود شهادت بدهم که جمیله در هنگام اقامت در زندان حسین دی تظاهر به دیوانگی می کرده، یا ظاهراً دیوانه بوده. به دلیل ترسی که داشتم، چون هنوز آزادی من جنبه موقتی داشت، از دستوراتی که دادند، اطاعت کردم و شهادت دروغ دادم. روز سوم نوامبر ۱۹۶۱، باز هم (ژ) و (ت) بازپرسان نظامی، در محل کار من واقع در مرکز پی پر و ماری کوری در خیابان بوتاندیه مرا پیدا کردند. زمانی که در سالن بزرگ آنجا تنها ماندیم، به من تکلیف کردند ورقه احضار دادگاه کائن را که برای ادای شهادت برایم فرستاده شده بود، به آنها نشان بدهم. پس از اینکه صحت ورقه احضاریه مورد تأیید قرار گرفت، تأکید کردند که نزد شما هم باید همان شهادت

دروغی را بدهم که نزد قضات الجزایری داده بودم. می گفتند اگر خیال کنم که چون از الجزایر دور هستم، می توانم هر حرفی بزنم، اشتباه است، چون مرا نابود خواهند کرد و پدر و مادرم هرگز مرا نخواهند دید...

علاوه بر این، اثبات این موضوع که جمیله را غیرقانونی بازداشت کرده بودند، آسان بود. مقامات فرانسوی برای اینکه حبس غیرقانونی و مستبدانه جمیله را پنهان کنند، ادعا می کردند محل اقامت او، اردوگاه بنی مسوس بوده، در حالی که رییس آن اردوگاه رسماً در دادگاه کائن شهادت داده بود که حتی پای جمیله به بنی مسوس نرسیده است.

قاضی لاپره دلایل و اتهامات ضروری را جمع آوری کرد. پرونده ای که با کوششی شرافتمندانه تشکیل شده بود، بار دیگر همه جنایاتی را که در حق جمیله انجام شده و او را قربانی کرده بود، تأیید می کرد. تنها کاری که باقی می ماند، شروع اقدامات عملی برای استناد جرم و استماع اظهارات مجرمین بود. لاپره از ماه فوریه ۱۹۶۱، فهرست اسامی همه پاسبانها، ژاندارمها، نظامیان را که به نحوی به جمیله و پدر و شوهر خواهرش نزدیک شده بودند، از فرمانده نیروهای فرانسوی در الجزیره و ساحل، درخواست کرده بود. او روز هشتم ماه مارس، درخواست خود را با پیامی تلگرافی، به شرح زیر، تکرار کرد:

«صورت وضعیتی از همه ژاندارمها، نظامیان، (افسران، درجه داران و سربازان ساده) و همه مأموران شهرانی که در عملیات شبهای دهم و یازدهم فوریه ۱۹۶۰ در منزل مسکونی جمیله بوپاشا شرکت داشتند، و کسانی که جمیله را در زندانهای ال بیار و حسین دی

بازجویی کرده بودند، مورد نیاز است. از هریک از این افراد، آخرین عکس، کارت پستال حاوی عکس، صورت وضعیت شغلی و صنفی، و مشخصات بدنی آنها حتماً همراه باشد.»

فرماندار نظامی فرانسه در الجزیره و ساحل، در پاسخ به این درخواست، هریک همه مأموران نظامی و شهربانی را که امضاهایشان در صورت جلسات و پرونده‌ها وجود داشت و البته خود لاپره هم آنها را می‌شناخت، برایش ارسال داشت. در مورد دیگران، قاضی لاپره پاسخی دریافت نکرد. در چنان اوضاع و شرایطی، ارسال درخواستهای بیشتر، غیرممکن به نظر می‌رسید.

برای برطرف ساختن مانعی که به این ترتیب ایجاد شد، تنها یک وسیله وجود داشت که آقای لاپره آن را یافت.

کاملاً آشکار بود که جمیل، اسامی و حتی مشاغل دژخیمان خود را نمی‌داند. او تنها آنها را در صورت مشاهده، می‌توانست بشناسد.

شوسری لاپره بار دیگر با سماجت فراوان عکسهای همه کسانی را که به نحوی در ماجرای جمیل شرکت داشتند، درخواست کرد تا او بتواند شکنجه‌گزارش را بشناسد. ولی پاسخی که از ژنرال آیره فرمانده نیروهای فرانسوی در الجزایر دریافت کرد، تنها یک امتناع تند و شدیدالحن بود. ژنرال آیره نوشته بود:

«باید خاطرنشان کنم که آخرین عکسها، و صورت وضعیت مشخصات بدنی هریک از نظامیان و مأموران شهربانی که در عملیات مختلف مربوط به ماجرای جمیل شرکت داشتند و در اعمالی شریک بودند که طی آنها جمیل بوپاشا و پدرش عبدالعزیز بوپاشا و دامادش عبدلی احمد مورد آزار و شکنجه قرار گرفته‌اند و کسانی که در بازجویی از اشخاص فوق‌الذکر به عناوین مختلف به‌طور مستقیم یا

غیرمستقیم شرکت داشته‌اند، هرگز ضمیمه مدارکی که به پیوست تقدیم می‌شود، نخواهد شد! ارادتمند از ابتدا عقیده داشته‌ام که درخواست عکسهای نظامیان و مأموران شهربانی که به عناوین مختلف توانسته‌اند به جمیله بوپاشا نزدیک شوند، ممکن است تأثیر سوء در روحیه آنها بگذارد و موجب خشم افراد ارتش و سایر کارکنان شود. در این مورد عقیده خود را با مقام محترم وزیر جنگ فرانسه در میان گذاشته‌ام و ایشان پس از تأیید مفاد نامه مورخ ۲۹ مه ۱۹۶۱ (نامه شماره ۸۴۲-۱۵) تأکید کردند که کاملاً با نقطه نظر ارادتمند موافقت و عقیده دارند که در ماجرای جمیله نیز باید از طریق تشریفات جاری و معمولی تمشیت امور در دادگاهها و در صورت لزوم، از طریق مواجهه عمل شود...»

فرضیه‌ای که به طور ضمنی در آخرین عبارت ژنرال آیره مستتر است، نمی‌تواند کسی را فریب بدهد، زیرا برای اینکه جریان رسیدگی به پرونده جمیله با تشریفات عادی اجلاس دادگاههای صالحه دنبال شود، افشای هویت کسانی که در مظان اتهام هستند، به طور طبیعی اجتناب‌ناپذیر می‌نماید، در حالی که مقامات ارتش فرانسه هویت آنها را در پرده نگه داشته‌اند و این استار ریاکارانه نیز تحت اوضاع و احوال عادی، رعایت آنها را ایجاب می‌کند. به خاطر ایمنی متهمان، هیچ التفانی به موازین قانونی و اصول جاری، از طرف مقامات ارتش فرانسه صورت نگرفته است.

امتناع از ارسال عکسهای مورد درخواست دادگاه صالحه، به طور قطع جز به خاطر نجات افرادی که به حکم قانون تحت تعقیب قرار داشتند، نبود. چنین اقداماتی، دست کمی از نقض گستاخانه قانون اساسی نداشت. قانون اساسی، بر تفکیک قوای مجریه و قضاییه،

تأکید می‌کند، در حالی که در اینجا، قوه مجریه که در وجود ژنرال آیره و آقای مبرسه وزیر جنگ فرانسه تجسم می‌یابد، استقلال قوه قضاییه را انکار می‌کند، با آن به مناقشه می‌پردازد، و قوانین دادگستری را نادیده می‌انگارد.

اگر ما دموکراسی واقعی و اصولی داشتیم، قلدری که دستش آلوده چنین خطایی باشد، یاغی و خیانتکار به حساب می‌آمد و او را بلافاصله به دادگاه می‌کشاندند.

بسیار شایسته است تا دلایلی را که محرک و توجیه‌کننده این قانون‌شکنی از طرف مقامات ارتش فرانسه بوده‌اند با دقت مورد بررسی قرار دهیم.

برای ژنرال آیره هر نوع اقدام قانونی، چه رسد به غیرقانونی، که موجب جریحه‌دار شدن قلب سنگ عزیزانش در ارتش شود، بسیار ناگوار و وحشتناک بود. بنابراین عکسهایی که توسط لاپره درخواست شد تا در پرونده ضبط شود، ارسال نشد تا پرونده خاطیان و دژخیمان به این ترتیب محرمانه تلقی شود. این امر، در واقع ترفندی برای اعلام بی‌گناهی آنها بود و با اعلام بی‌گناهی، دیگر ترسی از عواقب هولناک تحقیقات نداشتند. حتی به آسانی می‌توانستند کل تحقیقات را به مسخره بگیرند و خیلی زود، ماجرا را فراموش کنند.

تنها گزندى که امکان داشت به دژخیمان برسد، سلب صلاحیت اخلاقی آنان، در صورت شناخته شدن از طرف جمیله بود. ژنرال آیره و وزیر جنگ فرانسه نیز به خاطر اجتناب از همین خطر، نظامیان و مأموران شهربانی مجرم را در پناه حمایت خود قرار دادند. ارزیابی آنها از این امر مخاطره‌آمیز، کاملاً درست و حسابگرانه بود. زیرا اگر مجرمین به محاکمه کشانده می‌شدند، دیگر ادامه شکنجه‌ها بدون

مواجه شدن با مکافات اعمال ناروا، امکان نداشت.

در اوایل سال ۱۹۵۸، ژنرال دوگل رئیس جمهور فرانسه که در صدد بود بر علیه شکنجه‌ها اعتراض و آن اعمال را نفی کند، در برابر پرسشهای فراوان، مجبور به اعتراف شد که شکنجه و آزار، عناصر تفکیک‌ناپذیر سیستم حاکمه فرانسه هستند. البته باید توجه داشت که ژنرال دوگل در آن دوران، مخالف حکومت وقت بود.

دوگل گفت:

– با برجیده شدن بساط جمهوری چهارم، شکنجه‌ها نیز پایان خواهد یافت.

پس از کودتای ۲۸ ماه مه و تأسیس جمهوری پنجم به ریاست ژنرال دوگل، آندره مالرو سخنگوی دولت فرانسه به دنیا اعلام کرد که شکنجه و آزار زندانیان سیاسی در فرانسه ملغی شده است. ولی در حالی که دو سال از حکومت دوگل می‌گذشت، فرمانده عالی نیروهای فرانسه در الجزایر که به تشخیص رئیس جمهور انتخاب شده بود، تصمیم به حفظ مصونیت زیردستان یراق‌پوش خود، علیرغم همه اعمال ناروای آنها گرفت.

بدیهی است که تصمیم ژنرال آیره، آشکارا همه نظامیان فرانسوی را با حق ارتکاب هر خبط و اشتباهی، صرف‌نظر از کم و کیف آنها، تبرئه، و در نهایت با آرامش خاطر اخلاقی و طبیعی مجهز می‌کند.

از دیرباز همه ما شاهد پنهانکاری و قلب واقعیات بوده‌ایم. افراد ارتش فرانسه، زندانیان الجزایری را شکنجه می‌کردند، ولی همیشه اظهار می‌شد که ارتش فرانسه شکنجه‌گر نیست.

نامه ژنرال آیره، حتی مجالی برای ایجاد توهم باقی نگذاشت. او با حماقت بسیار، مسؤولیت جنایاتی را که توسط یراق‌پوشان ارتشی

صورت گرفته، بر عهده گرفت تا خیلی آسانتر باشد نتیجه گیری کنیم که ارتش شکنجه می کند و دژخیم می پروراند.

امروزه دیگر خشمگین شدن و اعتراض کردن بر علیه سوء استفاده هایی که از قدرت در ارتش فرانسه صورت می گیرد، و این اعتراض را اصول اخلاقی نام گذاشتن، کار بیهوده ای است، زیرا چنین واکنشی کاملاً همطراز با لغزشی است که شباهت تردیدناپذیری با اصل شرکت در توطئه و جرم دارد. آنچه مطرح می شود، به هیچ وجه خطا و سوء استفاده از قدرت نیست، بلکه صحبت از وجود سیستمی است که این قبیل نارواییها، از عناصر تفکیکناپذیر آن هستند.

ارتش فرانسه برای گسترش سیطره خود بر ملت، نیازی به پیروزی در توطئه ها و ریاکاریهای خود نداشت. مردی که در ۲۸ مه ۱۹۵۸ زمام اختیار و قدرت را به صورت ظاهری از ارتش گرفت، از خلال مانورها و تعللهای خود، توانایی آن را نداشت تا سرانجام قدرت خداوندی نیروهای مسلح و خودکامگی پراق پوشان حافظ امنیت و وطن را درهم بشکند، و ناگزیر هم خود قدرت آن را پذیرفت و تحمل کرد و هم آن را بر ما تحمیل کرد.

ارتش فرانسه بنا به دلایلی که به خودش مربوط می شود و خود کاملاً در آنها ذینفع و دخیل بود، به حفظ و ادامه اسارت ملتی کمر همت بست که عزم خود را جزم نموده بود تا ولو به بهای خون آخرین فرزندان خویش، از استقلال و حق حاکمیت ملی دفاع کند. پس از آن نیز با اقداماتی که بر ضد اراده چنین ملتی، خود را ناگزیر می دید با استفاده از چکمه سربازانش، همه قوانین ما را، اعم از مکتوب و نامکتوب، لگدمال کند!

موضوعی که ارتش فرانسه با آن روبرو شد، جز با راه حلی منحصر

به فرد، به نتیجه نمی‌رسید. و آن راه‌حل نیز، نابودی نام داشت. به زعم آنها، لازم بود دستیابی به صلح تحمیلی، ولو به بهای نابودی همه ارزشهایی که برای صلح ر نظر گرفته شده است، ادامه یابد.

مصادق بسیار دقیق این عقیده سران ارتش فرانسه را باید در صلحی که بز الجزایر تحمیل کردند، جستجو کرد. این صلح، جز در مناطقی که از صورت شهرها و آبادیها، به صورت صحراهای ویران و سوزان درآمده بودند، در جای دیگری برقرار نشده و تا زمانی که آخرین نفر ملت الجزایر به کام مرگ نرود یا در پشت سیمهای خاردار اردوگاههای مرگ به حال نزع نیفتد، تحقق نخواهد یافت. غیر از این دورنمای هولناکی که مجسم می‌شود، هیچ پیروزی دیگری برای ارتش فرانسه قابل تصور نبود و نخواهد بود.

با این حساب، اگر پیروزی مورد نظر ژنرالها، سرهنگها، چتربازان و لژیونرهای فرانسوی این است، پس چگونه می‌توانند وسایل دستیابی به آن را انکار کنند؟ بدون تردید پایان ماجرای الجزایر، وسایل و روشهای منجر به پیروزی به اصطلاح طلایی ارتش فرانسه را برملا خواهند کرد و تا فرسنگها دور از این کشور در معرض قضاوت دیگران، قرار خواهند داد.

روزی جمیله به خانم وکیل مدافع خود، ژیزل حلیمی گفت:

— من تنها یکی از هزاران زندانی الجزایری هستم که چنین سرنوشتی داشته‌ام.

بله، جمیله تنها یکی از هزاران نفر اسیر الجزایری است. تعداد زندانیان و اسرای الجزایری در ساخلوها و زندانهای فرانسه، چهارده هزار نفر و تعداد کسانی که در زندانهای سرزمین الجزایر محبوس بوده‌اند، هفده هزار نفر و تعداد کسانی که پشت سیمهای خاردار

الجزایر در اسارت به سر می بردند، صدها هزار نفر بود. بنابراین اگر تلاشهایی که به خاطر دفاع از جمیله مبذول شد، موجب بیداری و طغیان افکار عمومی علیه اعمال ددمنشانه درخیمان فرانسوی در مورد همه برادران و خواهران او نمی شد و اگر ما مطلقاً به دنبال این اصل نمی رفتیم که ماجرای جمیله، تنها یکی از مظاهر عادی سرنوشتی است که بر مبارزان استقلال طلب الجزایری تحمیل شده است، بدون تردید نتیجه مطلوب از این تلاشها به دست نمی آمد.

تردیدی نیست که چنین قیامی تا زمانی که صورت و دامنه دلخواه یک اقدام متشکل سیاسی رایج خود نمی گرفت، واقعیتها هرگز بر ملا نمی شد. غیر از این، هیچ راه دیگری وجود نداشت تا شاهدان جنایات، با چنان خلوص و با چنان درجه از عواطف جریحه دار شده بر مصائب انسانهایی که در کوره های آدم سوزی شیاطین هیتلری در ورشو سوختند اشک می ریزند از این امر مطلع شوند.

شما که به گونه ای به سلک جلادان انسانهای دیگری که امروز شکنجه می شوند درمی آید؛ شما که با وجدانهای سنگین و به خواب رفته بر شهادت کسانی که به نام شما و به خاطر شما، و حتی زیر نگاههایتان به خاک می افتند و هزاران جمیله و عبدلی احمدی که فدا می شوند، صحنه می گذارید؛ شما، یا باید صاحب چنین وجدانهای بی مسؤولیتی باشید یا اینکه نه تنها بر ضد تشریفات قانونی ناروا، بلکه بر ضد موجبات تجویز آنها نیز قیام کنید. باید به ستیز و دشمنی این جنگی که حتی پروای افشای نام خود را ندارد، قیام کنید و دست رد بر سینه ارتشی بزنید که جسم و جان آن از سرچشمه خون آلود این جنگ دوزخی سیراب می شود و به طرد دولتی کمر ببندید که پیش

پای این ارتش به سجده می افتد.

غیر از این، راه سومی وجود ندارد. نگارنده امیدوار است که کتاب حاضر در دستیابی شما به این واقعیت کمک کند. باید احساس کنید که واقعیت از هر سو شما را در محاصره دارد. در چنین صورتی دیگر نمی توانید زیر لب زمزمه کنید که: «ما بی خبر بودیم... نمی دانستیم...» اگر اطلاع داشته باشید که در زیر نگاهتان چه می گذرد، آیا باز هم می توانید تجاهل، یا تنها به برآوردن شیونهایی بی ثمر و بی حاصل اکتفا کنید؟

امیدوارم که پاسخ این پرسش منفی باشد.

سیمون دوبوآر